



نکارش خلاق (۳)



فیلنامه نویسی برای پرمشغله‌ها

فیلنامه‌ات را در وقت‌های استراحت ۱۰ دقیقه‌ای بنویس

| پیلار آلساندرا | نریمان افشاری |

| فهرست |

۷	یادداشت مترجم
۱۱	مقدمه
۱۳	در باب ویراست دوم
۱۵	روش استفاده از این کتاب
۱۷	فصل یک: داستان
۴۳	فصل دو: ساختار
۶۱	فصل سه: طرح کلی
۱۰۵	فصل چهار: شخصیت‌ها
۱۲۵	فصل پنج: پیش‌نویس اولیه
۱۵۹	فصل شش: دیالوگ
۱۷۹	فصل هفت: بازنویسی
۲۳۱	فصل هشت: استادکاری
۲۶۱	فصل نه: ویرایش نهایی
۲۷۷	فصل ده: ارائه
۳۰۹	فید اوت
۳۱۱	نویسنده‌ها از نشست ده دقیقه‌ای می‌گویند
۳۳۱	واژه‌نامه

| مقدمه |

ده دقیقه داری. نه، واقعاً، فقط همین قدر وقت داری. به هر حال وقت ناهار باید غذا بخوری. باید به فلان جلسه برسی. باید فلان تلفن را بزنی. باید بچه‌ها را حمام کنی. کارهایی هست که باید انجام بدهی و وقتی برایشان نداری.

اما حالا ناهارت را تندتند خورده‌ای، جلسه‌ات که اصلاً نمی‌دانی چرا از اول قبولش کردی تمام شده، و بچه‌ها را حمام کرده‌ای. احتمالاً تصمیم گرفته‌ای حالا نفس عمیقی بکشی و بنشین و تمرکز کنی... شاید ده دقیقه کامل، شاید روی فیلمنامه‌ات. فیلمنامه‌ات را یادت هست؟ همان داستان تصویری فوق‌العاده‌ای که جانت درمی‌رود برای تمام کردنش... یا شروع کردنش. همان که هر وقت از سالن سینما خارج می‌شوی به خودت هزار جور غر نوشتنش را می‌زنی و می‌گویی که «من هم می‌توانم این کار را بکنم!»

فکر می‌کنی این کار روزها، هفته‌ها، و سال‌ها وقت لازم دارد که تو نداری. فکر می‌کنی لازم است یک عالم نظریه بخوانی و طرح‌های طولانی بریزی و هر کلمه را، پیش از آنکه روی کاغذ بیاید، با دقت انتخاب کنی. فکر می‌کنی که تو اصلاً وقت نداری که حتی به یک ایده فکر کنی، چه برسد به اینکه بخواهی آن را بنویسی. و تو فقط ده دقیقه وقت داری. ده دقیقه زپرتی. خب، همین کافی است.

کاش هر فیلمنامه نویسی به خوش‌شانسی تو بود. این ده دقیقه برایت «اجبار زمانی» ایجاد می‌کند و این چیزی است که هر فیلمنامه نویسی به‌طور مخفیانه نیاز دارد: ضرب‌الاجل.

من، در مقام یک معلم فیلمنامه‌نویسی، مدافع شیوه نوشتن در کلاس هستم که آدم‌ها را وامی‌دارد در لحظه بنویسند. به دانشجویها ده دقیقه وقت می‌دهم که کل صحنه‌ها را بنویسند و آنها معمولاً شاهکار خلق می‌کنند. و دیده‌ام که وقتی به نویسندگانشان پنج دقیقه اضافه را که طلب می‌کنند، می‌دهم چه می‌کنند: زیادی می‌نویسند. بیش‌ازحد فکر می‌کنند. می‌خواهند چیزهای سالم را درست کنند و خودشان را در متن گیر می‌اندازند.

خوشبختانه تو فقط ده دقیقه وقت داری. هیچ انتخابی نداری جز اینکه اثری خلق کنی خودانگیزه و تازه. فقط به کمی کمک نیاز داری که از زمانت به‌خوبی استفاده کنی.

فصل یک | داستان |

این فصل کمکت می‌کند تا با روش فوران فکری، ایده‌هایت را روی کاغذ بیاوری، از آنها یک داستان بسازی، و این داستان را تبدیل کنی به چیزی که ارزش فیلم شدن داشته باشد. قصد داریم با نقص شخصیت شروع کنیم، نکته‌گیری فیلم را به دست بیاوریم، درباره‌ی میانه‌ی داستان تصمیماتی بگیریم، پایان را بیازماییم و بعد، ببینیم وقتی همه‌ی اینها را کنار هم بگذاریم چه اتفاقی می‌افتد. قرار نیست هر بار که با فوران فکری ایده‌پردازی کردی، راهی به داستان باز شود. اما به هر حال یک بار این اتفاق می‌افتد. و وقتی این اتفاق افتاد، از همان جا کار را ادامه بده.

گذشتن از قفل مغزی

خب، حالا که با زحمت زیاد، آن ده دقیقه‌ها را به دست آورده‌ای، مغزت قفل شده. خب یک بار دیگر می‌گویی آن چیزی که می‌خواستی درباره‌اش بنویسی چه بود؟ درباره‌ی یک آدمی بود که می‌خواست فلان کار را در فلان مکان انجام دهد، درست است؟

خب، باور کنی یا نه، نقطه‌ی شروع همین جاست.

درس ده دقیقه‌ای

مواد لازم برای هر فیلم

هر فیلم معمولاً درباره یک شخصیت اصلی است که مشکلی دارد و درگیر فعالیتی می‌شود با مخاطراتی که با آنها روبه‌رو می‌گردد.

پایان درس

وقتی فقط ده دقیقه وقت داری، این عناصر را به ترتیب بنویس و ببین به چه چیزی می‌رسی.

نشست ده دقیقه‌ای

مرور کلی

شخصیت اصلی

چطور آدمی است؟

مشکل

چه موقعیت دشواری رخ می‌دهد؟

فعالیت

چه کاری در رابطه با آن انجام می‌دهد؟

مخاطرات

اگر موفق نشود چه چیزهایی را از دست می‌دهد؟

آنچه به دست آورده‌ای

با فهرست کردن عناصر محوری، شروع به فهمیدن داستان فیلم می‌کنی. چند ایده دیگر به این معجون اضافه کن و می‌بینی که شکل واضح‌تری به خود می‌گیرد.

احساس داستان را تعریف می‌کند

هر مدرس فیلمنامه‌نویسی، نظریه‌ای در باب داستان دارد.

نظریه من هم این است: کنش احساس را به کار می‌اندازد. احساس کنش را به کار می‌اندازد.

باور کن، فقط همین! در فیلمنامه، نمی‌توانی یکی را بدون دیگری داشته باشی. وقتی با این ابزارها کار می‌کنی و پیش می‌روی، مهم است یادت باشد این دو مورد چقدر باهم پیوند دارند. به هرصورت کسی به اتفاقات بزرگی مانند انفجار بمب یا تعقیب و گریز با ماشین یا شکار یا ازدواج توجه چندانی نمی‌کند، مگر اینکه این امکان را داشته باشیم که ببینیم این اتفاقات چطور بر یک شخصیت تأثیر می‌گذارند.

و چطور می‌توانیم بر آنچه یک شخصیت احساس می‌کند سرمایه‌گذاری کنیم، بدون آنکه مخفیانه از رویدادی که او را به این حالت احساسی رسانده آگاه باشیم؟
کنش داستان را به ما نشان می‌دهد. اما این احساس است که آن را به جلو می‌برد.

نشست ده دقیقه‌ای

احساس + کنش = داستان

با طرح پرسش‌های زیر، سفری احساسی و فعال را برای شخصیت اصلی‌تان آغاز کنید:

در شروع داستان من، این وقایع روی می‌دهد:

اینها باعث می‌شود شخصیت اصلی چنین احساسی داشته باشد که:

.....

پس، دست به این عمل می‌زند که:

این کار باعث می‌شود یک نفر دیگر دست به این عمل بزند که:

.....

آن کار باعث می‌شود این احساس را داشته باشد که:

پس، شخصیت اصلی این کار را می‌کند که:

این سؤال‌ها را مدام بپرس و ببین در ده دقیقه، چه مقدار داستان می‌توانی از آنها بسازی.